

بر مزار شهید راه وطن

گزارش مصور اختصاصی شرقیان از سالگرد شهادت دکتر حسین فاطمی

دکتر فاطمی انگار که بر بالکن ساختمان بهارستان ایستاده؛ خطاب به افسران و سربازان گفت: "من دیگر در این لحظات در مقام تظاهر نیستم و به مرگ خود یقین دارم. آنچه می گویم از روی حقیقت است. ما از نهضتی به پیشوایی دکتر مصدق حکایت کردیم که هیچ قصد و غرضی جز استقلال و عزت مملکت نداشت. من برای این کشته میشوم که اولین اقدام در وزارت بستن سفارتخانه و قطع رابطه با انگلستان بود. هیچ مایوس نیستم. از هر قطره خون من هزاران نهال می روید."

"بر فرض که صدای ما را خفه کنند. در تاریخ و در پرونده باقی خواهد ماند و فردای روشن ممکن است مورد استفاده نسل های آینده و همین نسل قرار گیرد. هرگز زیر بار این نمی روم که طلب عفو و بخشش کنم" ۱۹ آبان ۱۳۳۳

بزرگمرد را روی برانکارد می آورند. تب ۴۰ درجه و زخمها امانش را بریده است. در پی دادگاه غیر علنی او را به اعدام محکوم کرده اند. تنها عضو جبهه ملی که باید کشته شود. پسر سیف العلماء باید در ۳۷ سالگی بمیرد تا مرگ سرخ را معنا کند. تا چراغ راه شود. شاید آن لحظه که وارد "بازی مرگ" شد تمام این صحنه ها را پیش بینی می کرد. آنجا که گلوله ی عضو ۱۶ ساله ی فدائیان اسلام او را به خاک غلتاند و یا آن لحظه که شعبان جعفری با کارد به استقبالش آمد و حسین و خواهرش را به ۱۳ ضربه مهمان کرد. مگر می شد مخالفانش سر مقاله های باختر امروز را فراموش کنند؟ مگر می شد طنین فریاد هایش را در بهارستان نشنید؟ مگر می شد تلگراف او به سفیر ایران در بغداد را فراموش کنند؟

که گفته بود: شاه را دستگیر کنید!! مگر می شد مقاله ی: یا مرگ یا آزادی را از یاد ببرند؟...



تیمسار آزموده (دادستان دادگاه فاطمی و مصدق) گفت: تقاضایی نداری؟ دکتر گفت: می خواهم دکتر مصدق را ببینم. آزموده با خشم و غضب در جواب گفت: باز هم دست از سر او بر نمی داری؟ فقط می توانی دکتر شایگان و مهندس رضوی را ببینی. و ادامه داد: تو که می گفتی از مرگ باکی نداری پس بلند شو. دکتر جواب داد مرگ حق است آن هم مرگ بدین پر افتخاری. افسوس که نای حرکت ندارم. دکتر فاطمی انگار که بر بالکن ساختمان بهارستان ایستاده؛ خطاب به افسران و سربازان گفت: "من دیگر در این لحظات در مقام تظاهر نیستم و به مرگ خود یقین دارم. آنچه می گویم از روی حقیقت است. ما از نهضتی به پیشوایی دکتر مصدق حکایت کردیم که هیچ قصد و غرضی جز استقلال و عزت مملکت نداشت. من برای این کشته میشوم که اولین اقدام در وزارت بستن سفارتخانه و قطع رابطه با انگلستان بود. هیچ مایوس نیستم. از هر قطره خون من هزاران نهال می روید."

من می میرم که نسل جوان ایران از این مرگ درس عبرت گرفته و با خون خود از وطنش دفاع کرده نگذارد جاسوسان اجنبی بر این کشور حکومت نمایند."

وقتی دکتر شایگان و مهندس رضوی با دیدگان اشکبار وارد محوطه شدند چشم سربازان از اثر سخنرانی دکتر خیس بود. آن دو خود را روی برانکارد دکتر فاطمی انداختند و فقط گریستند. دقایقی بعد صدای آزموده در فضا پیچید: برانکارد لازم نیست. خودش می آید. دکتر فاطمی بلند شد اما افتاد. دو سرباز زیر بازویش را گرفتند و او را به قتلگاه بردند. دکتر فریاد زد: بسم الله الرحمن الرحیم. پاینده باد ایران. زنده باد دکتر محمد مصدق....

صدای رگبار در فضا پیچید...ستاره ای در آسمان نبود....

گرچه کوشیده اند تاریخ نسل معاصر را از نام و نشان وی خالی کنند و هرگونه جای پای او را در صفحات تاریخ محو سازند، اما حماسه فاطمی چون افسانه دیگر قهرمانان آزادی و استقلال ایران جاودانه باقی خواهد ماند. تاریخ قهرمانان میهن را مورخین جیره خوار حکام ننوشته اند. آنها با آتش و خون به صحنه تاریخ پیوسته اند... ۱۹ آبان ۱۳۸۳



۵۰ سال بعد بر مزار دکتر گرد هم آمدیم. اتوبوسی از جلوی مسجد الجواد در میدان هفت تیر ۴۰ نفری را به گورستان ابن بابویه برد. همه مردانی که عمری را در مبارزه گذرانده اند. جوانترین آن جمع من بودم. یک پسر ۱۸ ساله در میان بزرگانی که همه بالای ۶۰ سال دارند.



دیدن کسانی که از آنها فقط در روزنامه ها و کتابها خوانده بودم چقدر لذت بخش بود. ساعتی بعد در قبرستان ابن بابویه بودیم. دو شاخه گل گلابیل بین جمع توزیع شد و به سمت مزار حسین فاطمی به راه افتادیم.



در میان کسانی که آمده بودند نام عباس امیر انتظام شاخص تر می نمود. کسی که ۲۰ سال از عمرش را پشت میله های زندان گذرانده و آخر هفته به زندان برگردانده خواهد شد! گلها را بر مزار دکتر (و خواهرش که درست کنار قبر اوست*) قرار دادیم. سپس یک نفر نوشته ای درباره دکتر فاطمی خواند.



بعد از آن بر مزار شهیدان ۳۰ تیر حاضر شدیم و فاتحه ای خواندیم و برگشتیم. در راه برگشت جلو رفتیم و با امیر انتظام صحبت کردم. در مورد کتاب خاطراتش و دادگاه از او پرسیدم. در کمال متانت پاسخ داد و امضایی و عکسی به رسم یادگار. عکس ها را ببینید که از همه توضیحات گویا تر است...



*سلطنت فاطمی خواهر دکتر. هنگامی که دکتر در دادسرا هدف حمله چاقو کشان قرار گرفت خواهرش دوان دوان آمد و خود را حائل بین دکتر و چاقو کش ها قرار داد. ۲ ضربه به دکتر خورد و ۱۱ ضربه به خواهرش. سلطنت فاطمی در ۴۰ ام شهادت دکتر چنان مرثیه حضرت زینب را بر مزار برادرش خواند که حتی جلادی چون سرهنگ مولوی (دستگیر کننده دکتر) به گریه افتاد. هر وقت از او می پرسیدند اسمت چیست می گفت: مرده شور اسمم را ببرد! خدا این اسمم را ساقط کند! سلطنت است! او در سال ۱۳۵۹ به دیار باقی شتافت.

شرح تصاویر :

- ۱- تصویری از شادروان دکتر حسین فاطمی
 - ۲- عباس امیر انتظام بعد از قرار دادن گل بر روی مزار دکتر فاطمی
 - ۳- بر سر مزار دکتر فاطمی آمده است : بر سر تربت ما چون گذری همت خواه / که زیارتگه رندان جهان خواهد بود
 - ۴- جمعیتی اندک بر مزار مردی بزرگ...
 - ۵- قبور شهدای ۳۰ تیر مزین به یک شاخه گل
 - ۶- امیر انتظام برای من به یادبود نوشت : آقای پویا. از دیدن شما خوشوقتم و ارزو دارم که راه مقدسی را که در پیش گرفته اید ادامه دهید و برای وطنتان ایران مفید باشد. به ارزوی توفیق و سعادت شما. امضا. عباس امیر انتظام
- پ.ن : عکس ها از پویا.ک (غیر از تصویر نخست)

pooyacom@yahoo.com :: پویا.ک